

## زیست‌جهان‌زنانه و نسبت آن با اندیشه‌های انحطاط‌شناسانه در داستان‌های کوتاه صادق هدایت (بر اساس نظریه نقد تاریخی - اجتماعی کلود دوشه)

هانیه سادات پیشکار<sup>۱</sup>

دکتر حسین پارسایی<sup>\*۲</sup>

دکتر حسام ضیائی<sup>۳</sup>

### چکیده

صادق هدایت در زمره روشنفکران و نخبگانی قلمداد می‌شد که به موقعیت انحطاطی ایران باور داشت و آن را فرآیندی تاریخی می‌دانست. با تکیه بر چنین باوری می‌توان موقعیت زنان در داستان‌های صادق هدایت را به نوعی باز نمود این موقعیت انحطاطی دانست. در واقع وجه واقع‌گرایانه داستان‌های صادق هدایت به اندازه‌ای بالا و ملموس است که بر اساس چارچوب تئوری نقد اجتماعی - تاریخی کلود دوشه، مبنای این روایت‌ها، واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی است که روایت با تکیه بر آنها صورت‌بندی شده‌است. بر این مبنای، حجم انبوهی از خلقیات، هنجارها، ارزش‌ها، مناسبات اجتماعی، مکانیزم‌های سلطه و اقتدار، باورها و دیدگاه‌های منحط و استمرار وضعیت‌های ایستای اجتماعی، واقعیت‌هایی اجتماعی - تاریخی‌اند که زنان را در معرض حجم قابل توجهی از خشونت‌های کلامی و جنسیتی، پدرسالاری اقتدارگرایانه، هنجارها و خلقیات تثبیت شده مردسالارانه، نادیده گرفته شدن‌های مستمر، تحقیر شدن‌ها و ماندن در موقعیتی در حاشیه و خاموش قرار می‌دهند. در این پژوهش، پرسش اصلی این است که با توجه به دیدگاه‌های انحطاط‌شناسانه صادق هدایت، باز‌نمایی واقع‌گرایانه موقعیت زنان در داستان‌های کوتاه وی چگونه بر اساس نظریه کلود دوشه قابل توضیح است؟ بر این اساس، فرضیه این است که نسبت میان موقعیت زنانه و انحطاط اجتماعی و فرهنگی ایران در این روایت‌ها، نسبتی معنادار است؛ به نحوی که قرار دادن این روایت‌ها در کنار بینش کلان‌تر صادق هدایت می‌تواند این مدعا را ثابت کند.

**کلیدواژه‌ها:** صادق هدایت، کلود دوشه، زنان، انحطاط، نظریه تاریخی - اجتماعی.

---

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد قائم‌شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائم‌شهر، ایران.

Email: hanipishkar@yahoo.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد قائم‌شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائم‌شهر، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: h.parsaei@qaemiau.ac.ir

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد قائم‌شهر، دانشگاه آزاد اسلامی، قائم‌شهر، ایران.

Email: h.z.1359@qaemiau.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۳۱

تاریخ ارسال: ۱۴۰۲/۰۱/۱۲

## مقدمه

در میان روشنفکران و نخبگانی که در فاصله پیش از مشروطه تا دوره پهلوی مسأله انحطاط و افول کلی ایران را در کانون توجهات خود نشانده‌اند، صادق هدایت چهره ویژه‌ای بود. برخلاف پیشینیان و روشنفکران نسل‌های قبل، صادق هدایت به دلیل پیوند عمیقش با ادبیات داستانی و پیشرو بودنش در زمینه آفرینش‌های ادبی مدرن، در میانه دو چشم‌انداز تاریخی و ادبی، دومی را به مثابه ابزاری برای بیان این بینش‌ها برگزید. اگرچه شاید در نگاه نخست، میراث ادبی صادق هدایت را کمتر بتوان دارای خصلت‌های برجسته تاریخی دانست، اما اگر باور او به افول و انحطاط ایران به مثابه یکی از مؤلفه‌های کانونی در اندیشه‌ها و تأملات وی در نظر گرفته شود، آنگاه پیوند این دیدگاه‌ها و اندیشه‌ها با بافت روایت‌ها در داستان‌های وی آشکارتر می‌شود. به بیانی دیگر، میراث ادبی صادق هدایت اگر از منظری جامعه‌شناختی و فرهنگی مورد تأمل قرار بگیرد، می‌توان رشته‌ای از این اندیشه‌ها را به صورت پنهان یا آشکار در بافت روایت‌های وی در داستان‌هایش یافت. آنچه در این میان اهمیت دارد، پیوند و پیوستگی میان این دیدگاه‌های انحطاط‌شناسانه با بافت روایت‌های صادق هدایت در داستان‌های کوتاهش به ویژه موقعیت زنان در این روایت‌هاست. شاید اغراق نباشد اگر ادعا شود که در کمتر اثری از آثار صادق هدایت می‌توان یک شخصیت زن را یافت که وضعیت و موقعیتش در داستان، به نحوی تحت تأثیر ساختار فرهنگی و اجتماعی و زمینه‌های هنجاری و خلیقات تثبیت شده قرار نداشته باشد. این شخصیت‌ها اغلب کم‌حرف، تحت نظارت شدید عنصر مردانه، تأثیرپذیرفته از هنجارها و رسوماتی همچون چند همسری، اهل خرافه و باورهای ناسنجیده، خانه‌نشین، همواره مورد سوءظن مردانه، مضطرب و تحقیر شده‌اند. مجموعه این خصلت‌ها تقریباً کم و بیش در اغلب شخصیت‌های زن داستان‌های کوتاه صادق هدایت قابل رصد هستند و می‌توان آن را به مثابه الگویی از انحطاط اخلاقی و اجتماعی در نظر گرفت که نزد صادق هدایت، ایران از مدت‌ها پیش در درون آن غلتیده بود. در این پژوهش هدف این است تا بر مبنای تحلیل داستان‌های کوتاه صادق هدایت، میان باور او به انحطاط ایران و موقعیت اخلاقی و اجتماعی زنان نوعی پیوستگی و

ارتباط را جست‌وجو کرد و به این پرسش پاسخ داده شود که روایت صادق هدایت از زنان، چگونه در خدمت باور کلان‌تر وی به افول و انحطاط اخلاقی و اجتماعی در ایران درآمده‌است.

### پیشینه پژوهش

درباره صادق هدایت و آثار او و میراث ادبی‌اش فراوان سخن گفته شده‌است. آثار داستانی وی از منظرهای گوناگون و با رویکردهای نظری متکثر مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند؛ اما پژوهش مستقلی که در آن میان اندیشه‌های انحطاط‌شناسانه صادق هدایت و روایت او از زنان و موقعیت آنها در داستان‌هایش انجام نشده‌است. با وجود این، در برخی مقاله‌ها یا پژوهش‌های مستقل دیگر می‌توان رگه‌هایی از این موارد را یافت. فرزانه میلانی (۱۳۶۵) در مقاله‌ای با عنوان «رؤیایی از گذشته یا زن رؤیایی در آثار هدایت»، با تمرکز بر رمان بوف کور تلاش کرده‌است تا موقعیت واقعی یا استعاری شخصیت‌های زن در این رمان را مورد بررسی قرار دهد. همچنین پژوهش‌هایی با محوریت مسأله جنسیت با تکیه بر نقد محتوایی داستان‌های صادق هدایت انجام شده‌اند. به‌عنوان نمونه فاضلی و جلالوندی (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «بازتاب نگاه به جنس مخالف در داستان‌های صادق هدایت و فروغ فرخزاد»، با نگرشی تطبیقی کوشیده‌اند نگاه به مرد و زن در نگرش‌های هدایت و فرخزاد را با هم مقایسه کنند. نگارندگان درباره صادق هدایت به این نتیجه رسیده‌اند که دیدگاه وی نسبت به زنان سرشار از بدبینی و نگاه منفی بوده‌است. همچنین حسن‌لی و نادری (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان «تبارشناسی زن اثیری در بوف کور صادق هدایت بر پایه کشفیات نقاره‌خانه‌ری»، از منظری باستانی و با رویکردی تطبیقی میان متن بوف کور و بقایای باستانی بازمانده در شهر ری کوشیده‌اند تا زمینه‌های تاریخی این شخصیت‌ها و نمادها را کشف کنند و نیز مقاله یعقوبی جنبه‌سرایبی و کامیاب (۱۳۹۹)، با عنوان «خطاب و فراخوانی جنسیتی سوژه‌ها در داستان‌های صادق هدایت»، با رویکردی جنسیتی لحن شخصیت‌های داستان‌های صادق هدایت را از منظر زبان خطابه آنها مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده‌اند که به تناسب تمایز در جنسیت شخصیت‌ها، زبان آنها حاوی الگوهای جنسیتی ویژه‌ای است که ناشی از سازوکارهای قدرت است.

### انحطاط‌شناسی صادق هدایت و چارچوب تئوریک کلود دوشه

چارچوب نظری این پژوهش با تکیه بر دو دیدگاه نظری پیکره‌بندی خواهد شد. دیدگاه نخست، منظر تاریخی و اجتماعی صادق هدایت است که از آن با عنوان انحطاط‌شناسی صادق هدایت نام خواهیم برد و دیدگاه دوم، روش و رویکرد انتقادی کلود دوشه، منتقد فرانسوی است که به نقد تاریخی- اجتماعی مشهور است. تلفیق همزمان این دو چشم‌انداز، می‌تواند کمک کند که نقش و جایگاه زنان در داستان‌های کوتاه صادق هدایت، از دو منظر انحطاط اجتماعی و واقعیت‌های اجتماعی مورد بررسی قرار بگیرد. از چشم‌انداز نخست، جایگاه زنان در روایت‌های صادق هدایت نمی‌تواند از دیدگاه کلان‌تر وی نسبت به جامعه، فرهنگ و وضعیت اجتماعی ایران منفک باشد؛ بنابراین میان باور به انحطاط کلی ایران و موقعیت زنان در داستان‌های کوتاه هدایت، ارتباطی مستقیم وجود دارد. علاوه بر این، رویکرد کلود دوشه نیز کمک می‌کند که آن دیدگاه انحطاط‌شناسانه و آن روایت‌های متکثر از وضعیت زنانه در داستان‌های کوتاه صادق هدایت را به‌مثابه تلاشی برای بازنمایی واقعیت‌های تاریخی- اجتماعی در نظر بگیریم و این روایت‌ها را به‌مثابه آینه‌ای پیش روی واقعیت‌های زیسته زنان در ایران بپنداریم که بیشترین تطابق و همگرایی را با واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی داشته‌است.

در آنچه که به جهان‌بینی اجتماعی و فرهنگی و شخصی صادق هدایت مربوط می‌شود، یافتن نشانه‌هایی صریح یا ضمنی از دیدگاه‌های انحطاط‌شناسانه وی در آثارش دشوار نیست. این اندیشه‌ها پیشینه‌ای تاریخی داشتند و به‌ویژه قبل از انقلاب مشروطه، به‌مثابه یکی از باورهای مسلم و بدون تردید و انکار نزد روشنفکران این دوره به‌صورت مستمر مورد تأکید قرار می‌گرفت. شخصیت‌هایی همچون میرزا آقا خان کرمانی و فتحعلی‌آخوندزاده به نوعی پیشرو در زمینه درانداختن این اندیشه‌ها بودند. این دو به‌صورت صریح و از منظری تاریخی، مسأله انحطاط ایران را به‌ویژه پس از آمدن اعراب و تسلط گفتمان اسلامی بر فرهنگ و جامعه ایران را مطرح و همین تحول را مهم‌ترین عامل در این فرآیند انحطاط معرفی می‌کردند. «ای ایران، کو آن شوکت و سعادت تو که در عهد کیومرث و جمشید و گشتاسپ و انوشیروان و خسرو پرویز می‌بود. ای

ایران زمانی که سلاطین تو به فرهنگ عمل می‌کردند چند هزار سال در صفحه ارم مثال دنیا به عظمت و سعادت، کامران می‌بودند و مردم در زیر سایه سلطنت ایشان از نعمات الهی بهره‌یاب شده در عزت و آسایش زندگانی می‌کردند.» (آخوندزاده، بی‌تا: ۱۵) میرزا آقاخان کرمانی نیز در ستایش از وضعیت ایران در این دوره، به میراث برجا مانده از ایران باستان، به دیدی تفاخرآمیز می‌نگریست. «تصاویر طاق بستان و کوه بیستون کرمانشاه برای ما داستان باستان را حکایت می‌کند که حدود حکمرانی ایران تا کجا بوده‌است. بزرگی ببین. جلالت را تماشا کن. اشکال مصوره تخت جمشید درجه تمدن ایران را در چهار هزار سال پیش را نمایان می‌کند.» (کرمانی، ۱۳۹۵: ۹۹)

همین آرا کمابیش نزد بسیاری از منورالفکران و شخصیت‌های تأثیرگذار قبل و بعد از مشروطه پذیرفته شده بود. افرادی همچون سیدجمال، طالبوف، تقی‌زاده، میرزا ملکم‌خان، مستشارالدوله و دیگران نیز تا حدودی موقعیت انحطاطی ایران در تمامی حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، آموزشی، فرهنگی و علمی را بدون هیچ تردیدی پذیرفته و هریک به تناسب جایگاه و بینش تاریخی و انتقادی‌اش، آن را صورت‌بندی می‌کرد یا برای برون‌رفت از این موقعیت طرحی ارائه می‌داد. (ر.ک: رحمانیان، ۱۳۹۹: ۳۵-۴، ۱۶۰-۹۷)

از این دوره تا ظهور صادق هدایت به‌عنوان نویسنده‌ای روشنفکر و آگاه به تحولات مدرن، تحولات سیاسی و اجتماعی نسبتاً فزاینده‌ای در ایران رخ داد که در رأس آن جابه‌جایی قدرت سیاسی و روی کار آمدن حکومت پهلوی و طرح برنامه‌های سراسری آنها در زمینه توسعه و مدرن‌سازی بود. علی‌رغم این تلاش‌ها در جهت ایجاد تغییرات اجتماعی، اما آنچه در گستره جامعه و در لایه‌های مخالف اجتماعی می‌گذشت، از چشم‌انداز انتقادی و اعتراضی صادق هدایت، نشان از وضعیتی منحط، اسف‌بار و غیرقابل تحمل بود.

بررسی آثار و اندیشه‌های او نشان می‌دهد که وی در میانه دو گرایش متمایز ایستاده‌است. گرایش نخست، اشتیاق نسبی وی به تجربه تجدد در ایران و تصویری ایده‌آل از تاریخ باستانی ایران و دوم بدبینی‌اش نسبت به وضعیت اجتماعی و فرهنگی موجود. به‌عنوان نمونه، اشتیاق و

خوش‌بینی‌اش نسبت به تجربهٔ تجدد در ایران را در دیباچهٔ «اوسنه» این‌گونه آورده‌است: «ایران در حال تجدد است، این تجدد در میان همهٔ طبقات مردم اتفاق افتاده‌است. به تدریج افکار مردم عوض شده، رفتار و روش گذشته تغییر می‌کند و رفتار قدیمی منسوخ و متروک می‌شود. آنچه در این تغییرات و تحولات سبب تأسف است، فراموش کردن و از میان رفتن برخی از قصه‌ها، افسانه‌ها، پندارها و ترانه‌های ملی هست که از گذشتگان به‌جای مانده و فقط در سینه‌ها محفوظ شده‌است؛ به این دلیل که تاکنون این تراوش‌های ملی را کم‌ارزش شمرده‌اند و غیر از اینکه در گردآوری آن تلاش نکرده‌اند، بلکه آنها را زیادی دانسته و به فراموش شدن آنها تمایل داشته‌اند.» (هدایت، ۱۳۴۴: ۲۹۶)

این علاقه، همزمان به نوعی روحیات باستان‌گرایانه در وجود هدایت نیز منتهی شد. هدایت در ۱۳۰۹ ه.ش «پروین دخت ساسان» را در همین راستا می‌نویسد که فرمانده به‌خاطر زیبا بودن پروین تلاش می‌کند او را مسلمان کرده و به عقد خود در آورد، ولی او زیر بار دین اسلام نمی‌رود. (ر.ک: هدایت، ۱۳۰۹: ۴۰-۴) علاوه بر این صادق هدایت در بسیاری از آثار دیگرش، دوره‌هایی از تاریخ ایران را که مقاومت‌هایی در برابر هجوم بیگانگان شکل گرفت، مورد توجه قرار داد. نمایشنامه‌هایی مانند «اصفهان نصف جهان»، «تاریکخانه»، «سایهٔ مغول» و «گجسته دژ» نیز در زمینه همین علائق پژوهشی و گرایش‌های باستانی و ایران‌گرایانه وی جای می‌گرفتند. جدا از این آثار، بخش دیگری از پژوهش‌های صادق هدایت به‌صورت مستقیم به تحقیق بر روی متون زرتشتی متمرکز شد که به نوعی جهان‌ایده‌آل و دورهٔ مورد علاقه و آرزوی وی قلمداد می‌شد. ترجمهٔ متونی همچون «گجسته ابالیس»، «شهرستان‌های ایرانشهر»، «یادگار جاماسب»، «آمدن شاه بهرام ورجاوند»، «زند و هومن یسن»، «اردشیر پایگان»، «گزارش کمان‌شکن»، نمونه‌های این تلاش بود. (ر.ک: بهارلوئیان، ۱۳۷۹: ۲۵۰)

فارغ از گرایش‌های آشکار به ایران باستان، نوعی بدبینی و سوءظن نسبت به دین و مذهب و قلمداد کردن آن به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل انحطاط تدریجی ایران هم در اندیشه‌های وی مطرح می‌شد که در واقع همان الگوی انحطاط‌شناسانه بود که افرادی همچون آخوندزاده و کرمانی طرح کرده بودند. می‌توان در میان آثار او، مجموعه‌ای از گزاره‌ها و سخنان را گردآوری

کرد که همه در یک نقطه با هم مشترک هستند و آن هم لحاظ کردن گفتمان مذهبی و دینی در ایران بعد از اسلام، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل انحطاط ایران است. این نحوه نگرش به دین، بعضاً هم به جانب تردید درباره خود نهاد دین و به چالش کشیدن مدعیات آن معطوف می‌شد و هم به تأثیرات فزاینده و عمیقی که بر ساخت اجتماعی و فرهنگی و خلیات و باورها و سبک زیستن مردم برجای گذاشته بود. «دین عبارتست از مجموع احکام جبری و تکلیفاتی که اطاعت آن بی‌چون و چرا بر همه واجب است و در مبادی آن ذره‌ای شک و شبهه نمی‌شود به خود راه داد و یکدسته نگاهبان از آن احکام استفاده کرده مردم عوام را اسباب دست خودشان می‌نمایند.» (هدایت ۱۳۵۶: ۲۳) هدایت معتقد بود که ظهور اسلام در ایران نه تنها به انقطاع آن تجربه به زعم او، با شکوه منتهی شده بود بلکه نظامی از اخلاقیات و باورها و رسومات را بسط داده بود که وضعیت انحطاطی ایران در روزگار معاصر، برآیند این تجربه تاریخی بود. این خصلت‌ها به پدید آمدن تاریخی جامعه‌ای کمک کرده بودند که هدایت آن را «قبرستان گنبدیده نکت بار اوبار و خفه‌کننده» می‌نامید و به‌صورت مکرر تلاش می‌کرد تا از آن دور شود. (ر.ک: بهارلوئیان، ۱۳۷۹: ۲۵۴) چنین جامعه‌ای از دیدگاه صادق هدایت، آمیخته از انسان‌هایی با خلیات و باورها و هنجارها و ارزش‌های منحط بود که وی به‌صورت مکرر آنها را با اوصافی همچون رجاله‌ها و دونان و ابلهان و زبونان در بستر اوهام خطاب می‌کرد که در میان خرافات، دروغ‌ها، فریب‌ها و خباثت‌هایشان می‌لولند و تنها دغدغه انسانی‌شان شکم است. دامنه این توصیفات همچنین با کاریست وازگانی همچون آدم‌های زاغ صفت، کرکس صفت، روباه صفت، سگ صفت، موش صفت و مارمولک صفت وسیع‌تر هم می‌شد. (ر.ک: اسحاق‌پور، ۱۳۹۹: ۸۵)

اگر این بینش تاریخی و چشم‌انداز اجتماعی و انتقادی صادق هدایت را بتوان عاملی تأثیرگذار بر جهان داستان‌های او دانست، که البته این‌گونه است، آنگاه می‌توان میان جایگاه زنان در روایت‌های او به‌مثابه واقعیتهای اجتماعی و دیدگاه کلی او درباره انحطاط، قائل به نوعی همبستگی مستقیم بود. در اینجا چون پای جهان داستان‌های هدایت و خصلت روایت‌گری وی به میان می‌آید، می‌توان از چارچوب تئوریک کلود دوشه برای تحلیل بهتر این داستان‌ها و اهمیت آنها در

بازنمایی واقعیت‌های تاریخی- اجتماعی استفاده کرد. این روش، نقدی جامعه‌شناختی است که اجازه می‌دهد همه جنبه‌های اجتماعی متن که نهفته در اعمال و گفتارهایند، برجسته شوند. این در چارچوب تئوریک دوشه بدین معنا بود که وجود یک جامعه مرجع برون‌متنی و ارتباط متن با واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی خارج از جهان رمان خصلت جامعه‌گرایی متن ادبی را نمایان می‌سازد. بر این اساس آنچه در رویکرد نظری دوشه برجسته می‌شود، مطالعه ویژگی‌های جوامع انسانی و واکاوی پیدایش و بُروزهای واقعیت اجتماعی در متن است. از این دیدگاه، زمانی که مؤلف از اوضاع اجتماعی انتقاد یا می‌کوشد که با آن مبارزه کند و موقعیت را تغییر دهد، اثر ادبی او نقش یک محرک اجتماعی را ایفا می‌کند. بر این اساس و در یک منطق دیالکتیکی، این متن هم از اجتماع تأثیر پذیرفته و هم در عین حال بر آن تأثیر می‌گذارد. (ر.ک: چاوشیان، ۱۳۹۹: ۲۱۲)

در چارچوب تئوریک دوشه، خوانش نقد تاریخی- اجتماعی به نوعی شامل تحلیل و تفسیر اثر از درون می‌شود. در این چارچوب، اثر ادبی بازتابی است از یک واقعیت از قبل تثبیت شده، از نشانه‌ها و مدل‌های اجتماعی- فرهنگی، مطالبات اجتماعی و روش‌های بنیادین. (Duchet, 1979: 4) در این دیدگاه، ادبیات، واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی را منعکس می‌کند و جامعه را از بیرون در چارچوب یک جهان داستانی به روایت درمی‌آورد. در واقع، اثر ادبی در اینجا، سایه‌ای است از یک جامعه بزرگ‌تر و حقیقی با واقعیت‌های خارجی خاص خود. (Duchet, 1979: 4) می‌توان گفت که هدف اصلی این رویکرد، جست‌وجوی نشانه‌های اجتماعی در ادبیات است. در اینجا، این اجتماعی بودن به این معنی است که رویکرد اصلی در خوانش متن، رویکردی جامعه‌شناختی است که در جای خود، خصلت‌های زیبایی‌شناختی قابل انتظاری را که معمولاً هر اثر ادبی واجد مراتبی از آن هست را نیز دارد. (Roben, 1993: 3). دوشه و بسیاری از قائلان به این دیدگاه، متن را مبنای اصلی نقد اجتماعی می‌دانند و برای متن اهمیت خاصی قائلند؛ زیرا از دیدگاه اینان، این متن است که تصویری از جهان واقعی نویسنده ارائه می‌کند و رابطه مستحکمی با واقعیت اجتماعی و جامعه مرجع ایجاد می‌کند. دوشه متن را همان رمان می‌داند که در کلیتش، جامعه متن را می‌سازد.



(Duchet, 1973: 495). همچنین از دیدگاه دوشه اثر ادبی برای بازتولید عناصر جامعه واقعی، گفتمان‌های مربوط به مشکلات جامعه و واقعیت‌های جوامع انسانی را در جامعه متن بازتولید می‌کند. این گفتمان‌ها که دارای مضامین متعدّدند، بیانگر بُعد اجتماعی متن‌اند؛ بنابراین، گفتمان اجتماعی نظر غالب جامعه متن را بازتاب می‌دهند و شیوه‌های متفاوت تفکر، کنش‌های اجتماعی، ایدئولوژی‌ها و جهان‌بینی‌های متفاوت را نشان می‌دهند. (Duchet, 1973: 453)

از این چشم‌انداز نظری، می‌توان متن داستان‌های کوتاه صادق هدایت را نوعی بازنمایی واقع‌گرایانه از جامعه مرجعی دانست که در آن، موقعیت و وضعیت زنان به روشنی، ابعاد انحطاط اجتماعی، فروپاشیدگی اخلاقی آن، مناسبات اقتدارگرایانه مردسالار و تسلط نوعی خلیقیات و هنجارهای اجتماعی و فرهنگی را نشان می‌دهد که زیست‌زنانه را در آن به انواع رنج‌ها یا شیوه‌های زیستن مبتنی بر تحقیر و نادیده گرفتن درهم آمیخته‌است.

### موقعیت زنان در داستان‌های صادق هدایت: بازنمایی شکلی از انحطاط اجتماعی و فرهنگی

در داستان‌های صادق هدایت، زنان نقشی محوری، نمادین، پررنگ و بعضاً پیچیده دارند. این تکثر شخصیت‌ها سبب شده‌است تا داستان‌های صادق هدایت به‌ویژه داستان‌های کوتاه او، سرشار از ظرفیت‌های ادبی و روایی باشند و اجازه نگریستن به زنان این داستان‌ها از چشم‌اندازهای مختلف را بدهند. از زاویه دید این پژوهش، می‌توان نقش زنان و زیست‌جهان آنان در داستان‌های کوتاه صادق هدایت را از منظر افول و انحطاط اجتماعی و اخلاقی نیز نگریست. این بدان معنی است که تأمل در بافت روایت‌های صادق هدایت و نوع خوانش و زاویه دید وی درباره اغلب زنان و دختران داستان‌هایش، می‌تواند نشان دهد که این روایت‌ها با محوریت رنج و تحقیر زنان، نوعی بازنمایی از وضعیت‌های اجتماعی و فرهنگی کلان‌تری است که از دیدگاه صادق هدایت، منحنی نازل است و جامعه‌ای را آیینگی می‌کند که در یک فرآیند تاریخی، به دورانی از افول و انحطاط وارد شده‌است. بر این اساس، وضعیت زنان و زیست‌جهان آنان، سبک زندگی‌شان، میزان سخنوری و گفت‌وگوهای آنها در داستان‌ها، باورهای خرافه آنها، زیردست بودنشان، در سایه

اقتدار مردانه ماندنشان، تحقیر دیدن‌ها و نادیده گرفتن‌هایشان و اموراتی از این دست، بازتابی از یک وضعیت اجتماعی منحط است که زنان و هستی‌شان به روشنی بازنمایاننده این افول اجتماعی می‌تواند قلمداد شود. در اینجا، با مسلّم فرض کردن اندیشه‌های انحطاط‌شناسانه صادق هدایت درباره ایران و نوع مواجهه وی با تجربه‌های تاریخی و پیشینی ایران، می‌توان ربط و نسبتی قابل تأمل میان فرودست ماندن زنان و افول اجتماعی را نمایان ساخت. مؤلفه‌هایی همچون فقدان آموزش و دسترسی به تعلیم و تربیت اصولی، زیستن در فضایی پر از رذیلت‌های اخلاقی، وجود باورهای خرافی، ماندن زیر نگاه خیره و مقتدرانه مردان، تأثیرپذیری آنها از مناسبات مردسالارانه و غلبه نوعی بینش جنسیتی سنتی، بخشی از مؤلفه‌هایی هستند که در داستان‌های کوتاه صادق هدایت و در نسبت به زنان به فراوانی یافت می‌شوند. این مؤلفه‌ها اگر در زمینه‌ای از مناسبات اجتماعی و خصلت‌های اجتماعی پایدار و از منظری جامعه‌شناختی نگریسته شوند، می‌توانند خادم آرا و اندیشه‌های وسیع‌تر وی درباره انحطاط اجتماعی ایران قلمداد شوند. در واقع از آنجا که زنان در روایت‌های صادق هدایت، نسبتی عمیق با وضعیت‌های کلی فرهنگی و اجتماعی دارند، بنابراین، تباهی و تیره بودن وضعیت اکثر آنها در این روایت‌ها، برگرفته از نگرش وسیع‌تری است که بر اساس آن، این جامعه، بیمار و منحط است.

### خانه‌نشینی و اسیری

زنان داستان‌های هدایت اغلب حضور بسیار اندکی در عرصه عمومی دارند. این حضور اندک بیش از هر عامل دیگری، ناشی از سیطره عنصر مردانه بر مناسبات عمومی و سیطره‌اش بر زنان و میل به کنترل‌گری آنان ناشی می‌شود. خصلت‌های سنتی غالبی که به مراودات و رفت‌وآمدها در عرصه عمومی تأثیر می‌گذاشت، همواره میل به استمرار غلبه و سیطره مردان داشت و حضور زنان در این حوزه‌ها را ضد ارزش و امری نابه‌هنجار تلقی می‌کرد؛ بنابراین، زنان تحت تأثیر این ارزش‌های اجتماعی، نه تنها سرسپرده و مطیع می‌شدند، بلکه همین مطیع بودن به معیاری برای ارزش‌گزاری و تفکیک زن خوب از زن بد تبدیل می‌شد. (ر.ک: بنده‌زاده، ۱۳۸۲: ۴۸)

همین موقعیت، زنان را به تدریج کم‌سخن‌تر و خاموش‌تر می‌کرد و کم‌حرفی را به فضیلتی گرانسنگ برای زنان لحاظ می‌کرد. عجیب نیست اگر زنان در داستان‌هایی همچون «حاجی مراد»، «زنی که مردش را گم کرد»، «تجلی»، «حاجی آقا» و «آبجی خانم» این حالت اسیر و خاموش بودن زن را به قوت دارند. به‌عنوان نمونه، در داستان حاجی مراد، حاجی اجازه نمی‌دهد که زنش از خانه بیرون بیاید و این حق را از او سلب کرده‌است و وقتی زنی دیگر را در کوچه به‌جای همسر خود می‌پندارد، به او سیلی می‌زند که چرا بدون اجازه بیرون آمده‌است. «در کوچه زن مشهدی صراف را با زن خود اشتباه گرفت از اینکه بدون اجازه به کوچه آمده بود به او سیلی زد.» (هدایت، ۱۳۳۰: ۴۱) همچنین زرین‌کلاه در داستان «زنی که مردش را گم کرد» از جمله همین زنان است که اسیر و تسلیم بدبختی‌هایی است که از طرف مادر از بچگی و در جوانی نیز از طرف شوهر خود به‌وجود آمده‌است. «تمام بدبختی‌های دوره زندگی‌اش جلو او مجسم شد، فحش‌هایی که شنیده بود. کنک‌هایی که خورده بود. از همان وقت که بچه کوچک بود مادرش یک مشت به سر او می‌زد و یک تکه نان به دستش می‌داد و پشت در خانه‌شان می‌نشاند و او با بچه‌های کچل و چشم‌دردی بازی می‌کرد و هرگز روی خوش و یا کمترین مهربانی از مادرش ندیده بود.» (هدایت، ۱۳۴۳: ۵-۹۴) این‌گونه است که مثلاً در داستان «حاجی مراد» و «زنی که مردش را گم کرد» نویسنده جهانی تاریک و وحشت‌زا در پیش چشم خواننده می‌گسترده؛ جهانی که زن در آن کنیز و اسیر است. (ر.ک: آرین پور، ۱۳۸۰: ۱۳۷)

داستان «تجلی» نیز از جمله داستان‌های دیگری است که زن در نگاه مرد به‌عنوان یک وسیله و ابزاری در جهت خدمتکاری در خانه به‌شمار می‌رود. «هاسمیک» در این داستان این‌گونه در اندیشه شوهرش نقش بسته است. «خوشبختانه شوهرش نسبت به او اطمینان کامل داشت یا اصلاً اهمیت نمی‌داد چون او زن گرفته بود مثل اثاثیه خانه، یک جور بیمه برای زندگی مرتب و آرام، تأمین آشپزخانه و رختخواب بود یک نوع پیش‌بینی برای روز پیری و فرار از تنهایی بود تا صورت حق به‌جانب در جامعه به خود بگیرد. فقط می‌خواست آدم مطمئنی به کارهای داخلی خانه‌اش رسیدگی بکند و بس.» (هدایت، ۱۳۸۴: ۱۵۴) در داستان «حاجی آقا» نیز زن حالت اسیر

بودن را دارد که از اختیار و انتخاب محروم و مورد بی‌توجهی قرار گرفته‌است و این باعث می‌شود که گاهی برای فرار از این ظلم دست به خودکشی بزنند و خود را از این زندگی نکبت‌بار نجات دهند و از ننگ اسیری برهند. حلیمه و اقلیمه از جمله زنان حاجی آقا در این داستان هستند که با این درد، دست و پنجه نرم می‌کنند و همچنان که راوی می‌گوید «اولین زن، اقلیمه با تریاک خودکشی کرد.» (هدایت، ۱۳۶۳: ۶۶) و «حلیمه نیز از درد و دل کهنه مرد.» (هدایت، ۱۳۶۳: ۶۷) هدایت در ادامه و در جریان روایت خواب حاجی درباره حلیمه، بخش دیگری از رنج‌های وی را منتقل می‌کند. «چه زن نازنینی بود. این همه صیغه و عقدی که سرش آوردم، این زن خم به ابرویش نیامد، یک "تو" به من نگفت. خدا بیامرز! حلیمه خاتون توی خونه من خیلی زجر کشید. سه مرتبه خواست بره امامزاده داوود، نذر و نیاز داشت، من اجازه ندادم. یادت می‌یاد آن روز که پیرهن سمفونوس را به تنش پاره کردم.» (هدایت، ۱۳۶۳: ۵۸) هدایت با بیان این حالت‌ها و خاموشی‌ها و اسیری‌ها پرده از چهره ظلم و ستم مردانی برمی‌دارد که حس انسانیت را در خود کشته و به زورگویی و ظلم مشغولند. در عین حال هدایت ویرانگری خشونت را به زندگی خود مرد انعکاس می‌دهد تا به نحوی او را در برابر عمل خود مسئول کند. (ر.ک: جورکش، ۱۳۷۷: ۲۵۲)

## زنان و رذیلت‌های اخلاقی

بسیاری از زنان در روایت‌های صادق هدایت با رذیلت‌های اخلاقی دست به گریباندند. بافت روایت‌ها به‌نحوی است که مخاطب می‌تواند با سهولت بیشتری با این زنان همذات‌پنداری می‌کند. و این بدان دلیل است که زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که کنش‌گری این شخصیت‌ها در آن انجام می‌شود، ناهموار، پر از کمبود و نقصان، فقر و تنگدستی و چشم و هم‌چشمی و حسادت است. در واقع، این بافت اجتماعی است که زمینه‌ای برای خشونت‌ها، بددهنی‌ها، فحاشی‌ها و بی‌اعصابی‌ها و اضطراب‌ها فراهم می‌کند. حجم قابل توجه زنانی که به یک یا چند خصیصه از این رذیلت‌های اخلاقی مبتلایند، در داستان‌های کوتاه هدایت کم نیستند. در داستان

«علویه خانم» تقریباً همهٔ زن‌ها، خاصه علویه خانم، نفرت‌انگیز، فاسد و زناکار و حتی توسری‌خور هستند. «پس از اندکی تأمل علویه رویش را به صاحب پرده کرد و گفت: امروز چیزی دشت نکردیم. انگار خیر و برکت از همه چی رفته. دورهٔ آخر زمنه. اعتقاد مردم سست شده همه‌اش سه زار و هفت شاهی! با چهار سر نونخور چه خاکی به سرم بکنم؟» (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۳) در ادامهٔ همین داستان، فحاشی و بددهنی زنانه نسبت به هم روایت می‌شود. «آبکش به کفگیر می‌گه هفتاد سوراخ داری! زنیکه لوند پتیاره پاردم سابیده! نذار دهنم واز بشه، همینجا هتک هوتکت رو جر میدم. حالا واسیه من نجیب شده!» (هدایت، ۱۳۵۶: ۳۸)

همچنین شخصیت‌های مهم زن در داستان «طلب آمرزش» (خانم گلین و عزیز آقا) هر دو زنان خبیث و نفرت‌انگیزی بازنمایی شده‌اند. عزیزآقا در این داستان به شدت در حسادت نسبت به خدیجه (هووی عزیزآقا) به سر می‌برد. در یکی از جمله‌های وی خطاب به خانم گلین، می‌توان به این حجم از خشونت، تیرگی و نفرت پی برد. عزیزآقا خطاب به خانم گلین: «خدیجه آبستن شد و یک پسر به دنیا آورد سنجاق را تا بیخ تو ملاج بچه فرو کردم و بعد هولکی از اتاق بیرون دویدم. بعد از دو روز بچه مرد.» (هدایت، ۱۳۴۳: ۶۱) دومین زن این داستان «خانم گلین» است که ناخواهری و هووی خود را عمداً مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد تا جان خود را از دست بدهد که در آخر داستان به گناه خود اعتراف می‌کند و با زیارت آمدن خود را تبرئه و راضی نشان می‌دهد. «خانم گلین قلیان را از دست عزیز آقا گرفت، دود غلیظی از آن درآورد و بعد از کمی سکوت گفت: همین شاه باجی که همراه ما بود، من می‌دانستم که تکان راه برایش بد است، استخاره هم کرده بودم، بد آمده بود؛ اما با این وجود آوردمش. می‌دانید این ناخواهری من بود، شوهرش عاشق من شد، مرا هوو برد سر شاه باجی. من از بس که توی خانه به او هول و تکان دادم، افلیج شد، بعد هم در راه او را کشتم تا ارث پدرم به او نرسد! و می‌خندید، عزیز آقا از شادی اشک می‌ریخت. بعد گفت:... پس... پس شما هم... خانم گلین همین طور که پک به قلیان می‌زد گفت: مگر پای منبر نشیندی زوار همان وقت که نیت می‌کند و راه می‌افتد اگر گنااهش به اندازهٔ برگ درخت هم باشد، طیب و طاهر می‌شود.» (هدایت، ۱۳۴۳: ۹-۶۸)

این الگو در داستان چنگال هم تکرار می‌شود. در اینجا نیز شخصیت رقیه‌سلطان از آن دست شخصیت‌های زن قلمداد می‌شود که رفتارهایی همراه با خشونت، نفرت، آزار دادن و اذیت دیگران از خود نشان می‌دهد. «رقیه سلطان بلای جان این دو بچه یتیم احمد و ربابه شد و شکنجه و در آزار آنها به هیچ وجه کوتاهی نمی‌کرد. رقیه سلطان برای اینکه آنها را از زندگی خودش جدا بکند، اطاق روی آب انبار را که نمناک و تاریک بود برای آنها اختصاص داد و از این رو دو ماه بود که احمد پادرد گرفته بود و با آنکه چندین بار دعا گرفتند رو به بهبودی نمی‌رفت.» (هدایت، ۱۳۴۳: ۱۱۰)

### ناتوانی و ناامیدی در دفاع از خود

یکی از مهم‌ترین خصلت‌هایی که زنان داستان‌های صادق هدایت همواره دارند، نوعی استیصال، ناتوانی و فقدان توانایی در جهت اعمال نوعی کنشگری فعالانه‌تر در حوزه اجتماع است. زنان در این روایت‌ها به تمام معنا دارای کنشگری محدوداند. نه توان تصمیم‌گیری مستقل دارند، نه جامعه و معیارهای آن مجال هر نوع تصمیم فردی به آنها می‌دهد و نه تحت تأثیر اقتدار مردانه و نظام مردسالار، امکان دیگری برای زیستن دارند؛ بنابراین، نوعی مظلومیت یا گوشه‌گیری و ناتوانی در اغلب این شخصیت‌ها قابل مشاهده است. این امر البته ناتوانی و سترون بودن جامعه و معیارهای آن را نشان می‌دهد که در جای خود، نشانه‌هایی از رکود، انفعال و ایستایی در آن موج می‌زند. به‌عنوان مثال در داستان «چنگال» از مجموعه سه قطره خون، این مؤلفه از بازنمایی زنان دیده می‌شود. داستان چنگال در مورد برادر و خواهری به نام سید احمد و ربابه است که بعد از مرگ مادر (صغرا) و ازدواج مجدد پدر (سید جعفر) با زنی دیگر به نام رقیه سلطان، می‌خواهند با فرار از خانه پدری به آرتکه (سرزمین رؤیایی) بروند تا در آنجا به دور از اذیت و آزاری که از نامادری می‌بینند، زندگی کنند. هدایت در بخشی از روایتش در این زمینه می‌نویسد «شب که می‌شد، با هم کنج اتاق تاریکشان شام می‌خوردند و لحاف رویشان می‌کشیدند و مدتی با هم درد دل می‌کردند. ربابه از کارهای روزانه‌اش می‌گفت و احمد هم از کارهای خودش.» (هدایت، ۱۳۴۳: ۱۰۳)

داستان از سه بخش اصلی تشکیل شده‌است. در بخش نخست، سید احمد که کار روزانه در مغازهٔ پینه‌دوزی را به پایان رسانده و به خانه برگشته‌است، در گفت‌وگو با خواهرش با خبر می‌شود که رقیه سلطان آن روز باز هم او را به باد کتک گرفته بود و پدرشان که ابتدا کتک خوردن ربابه را فقط نظاره می‌کرده و می‌خندیده، به رقیه سلطان حمله‌ور شده و گلویش را به قصد کشت فشار داده بوده‌است. سرنوشت ربابه و مادرش در مقابل افکار بیمارگونه و توهمی برادر و همسر به صورت غیرمنتظره و ناگهانی به مرگ می‌انجامد و این مادر و دختر در این داستان در مقابل دفاع از جان خود ناتوان‌اند. «امروز من آشپزخانه را جارو می‌زدم، چادرم گرفت به کاسه چینی، همانی که رویش گل‌های سرخ داشت، افتاد و شکست. اگر بدانی ننجون چه به سرم آورد. گیس‌هایم رو گرفت مشت مشت کند. هی سرم را به دیوار می‌زد، به نم فحش می‌داد. می‌گفت آن ننه گور بگوریت، بابام هم اونجا وایساده بود می‌خندید. سید احمد خشمگین: می‌خندید؟ هی خندید خندید. می‌دونی حالش به هم خورده بود. همان جوری که یک ماه پیش شد. بعد یک مرتبه دهنش کف کرد، کج شد. آن وقت پرید ننجون رو گرفت. آنقدر گلویش را فشار داد که چشم‌هایش از کاسه در آمده بود. اگر ماه سلطان نبود خفه‌اش کرده بود. حالا فهمیدم نمون را چه جور کشت. چشم‌های سید احمد با روشنایی سبز رنگی درخشید و پرسید: کی گفت که نمون رو اینجور کشت؟ ماه سلطان بود که رفت سر نعلش او و می‌گفت که گیس‌هایش را دور گردنش پیچیده بود. نمی‌دونی وقتی که دست‌هایش را انداخت بیخ گلوی ننجون.» (هدایت، ۱۳۸۳: ۱۰۷-۸)

در بخش دوم داستان و خواستگاری مشدی غلام از ربابه باعث سوءظن سید احمد به خواهرش می‌شود. اینکه چرا مشدی غلام به خواستگاری خواهرش آمده‌است؟ آیا ربابه مقصر به تأخیر افتادن فرار از خانه پدری است؟ در بخش پایانی داستان معلوم می‌شود که سید احمد، نه فقط از احتمال ازدواج خواهرش با مشدی غلام ناخودآگاهانه ناراحت است، بلکه اصولاً ورود هر مرد دیگری به زندگی ربابه باعث نگرانی او می‌شود. (ر.ک: هدایت، ۱۳۴۳: ۱۱۷)

## حرص و آرز

حرص، طمع و آرز، خصلت‌های غیراخلاقی دیگری هستند که در روایت‌های هدایت، زنان آن را دارند. هدایت در داستان «مرده‌خورها» از مجموعه زنده به گور نیز به نوعی با مرگ مشدی رجب، حرص و طمع زنان او را به نمایش می‌گذارد و گریه و زاری کردن‌ها، جز ظاهر فریبی، هیچ معنایی را در این داستان نمی‌رسانند. به‌عنوان مثال منیژه که زن اول مشدی رجب است به ظاهر قدرتمندتر از نرگس (هووی منیژه) به شمار می‌آید؛ وی با ظاهرنمایی‌ها و عجز و لابه‌های دروغین و حتی تهمت‌زدن به نرگس و مجرم‌نشان دادن او در مرگ مشدی، به‌دنبال مال مشدی است، نرگس نیز هرچند قدرت کمتری دارد، ولی او نیز از این دایره حرص و طمع برای دستیابی به مال مشدی بیرون نیست، حتی گورکن و شیخ علی نیز که هنوز مرده را دفن نکرده‌اند، به‌دنبال پول کفن و دفن می‌گردند. در این میان هیچ عاطفه و اندوهی در مرگ مشدی وجود ندارد، درحالی‌که مشدی سگته ناقص زده بود و زنده می‌شود و با کفن به سوی آنها می‌آید و اینجا است که همه آنها ترسیده و شخصیت اصلی آنها آشکار می‌شود. منیژه دستپاچه کیسه را از گردن خودش درمی‌آورد با دسته کلید و النگوها جلو مشت پرت می‌کند. «نه. نه. نزدیک نیا، بردار برو، مرده، مرده... دسته کلید را بردار، صدتومانی که از صندوق برداشتم توی کیسه است با یک قبض پنج تومانی، بردار و برو، به من رحم کن. نرگس از گوشه چارقش چیزی درآورده، می‌اندازد جلوی او. این هم دندان‌های عاریه‌ات با پنج تومانی که از آ شیخ علی گرفتم. مشدی رجب مات با لبخند: نه ترسید من نمرده‌ام، سگته‌ام ناقص بود، در قبر به هوش آمدم! منیژه: اینهم... اینهم ماشالله از کار کردن آ شیخ علی! سه ساعت مرده را به زمین گذاشت! قلیان... یکی به من قلیان برسانند... او زنده به گور... زنده به گور...!» (هدایت، ۱۳۶۷: ۹-۷۸)

## خیانت و دروغ

خیانت و دروغ نیز گاهی در ویژگی بعضی از زنان داستان‌های هدایت به چشم می‌خورد. هدایت با آوردن این نمونه‌ها می‌خواهد مخاطب داستان را از این صفت رذیله دور کند و این صفت را



به آنها بشناساند. به‌عنوان مثال فیلیسیا در داستان «هوسباز» نقش زن هوسبازی را به خود اختصاص داده‌است که با وجود ابراز عشق به باگوان (معشوقه فیلیسیا) در عشق خود پایدار نیست و وفاداری خود را با جذب راوی داستان به سوی خود از بین برده و خیانت خود را آشکار می‌کند. «بعد به زانو درآمد و مرا در میان بازوان خود گرفته و سر بی‌نهایت زیبای خود را به من می‌مالید و به سختی نفس می‌زد و صورتش را رو به من می‌گرفت. خواستم او را در آغوش کشم که صدای عجیب بهم خوردن بال حیوانی به گوشم رسید دیدم خفاشی که حیوان شبگرد بلادفاعی است و خصوصاً در فصل بارندگی به گردش شبانه می‌پردازد، در کمال وحشت وارد اتاق من شده و دور اتاق چرخ می‌زند. فیلیسیا (زن هوسباز) می‌گوید می‌بینی؟ (به این روح است) این روح باگوان است که برای تنبیه من آمده‌است. آمده میچ مرا با تو بگیرد باید هم الساعه تو را ترک کنم.» (هدایت، ۱۳۶۷: ۸۰)

همین موضوع در داستان «صورتک‌ها» زندگی مالک‌زاده از فرنگ برگشته را (منوچهر) در هم می‌ریزد. در این داستان وقتی فرنگیس، خواهر منوچهر عکس خجسته (معشوقه منوچهر) را که مست و لایعقل در آغوش مرد دیگری بود به منوچهر نشان می‌دهد و منوچهر چون خیانت او را می‌بیند، می‌داند که عشقشان بر پایه هوس و دروغ بوده‌است. «می‌خواهم بگویم که تو برای من موهوم یک موهوم دیگر هستی، یعنی تو به کسی شباهت داری که او موهوم اول من بود. برایت گفته بودم که پیش از تو من ماگ را دوست داشتم... تو را دوست داشتم چون شبیه او بودی، تو را می‌بوسیدم و در آغوش می‌کشیدم به خیال او پیش خودم تصور می‌کردم که اوست و حالا هم با تو بهم زدم چون تو نماینده موهوم من بودی یادگار آن موهوم را چرکین کردی.» (هدایت، ۱۳۷۹: ۲۲۹)

هدایت با بیان ویژگی‌هایی چون دروغ و خیانت و سادگی و تسلیم شدن در مقابل خواسته‌های مرد که از شخصیت‌های داستانش سر می‌زند به نوعی می‌خواهد آنها را از اعمال بر حذر دارد و آنها را به روح پاک زنانه خود دعوت کند که در وجودشان بیرنگ شده‌است. نتیجه این خیانت از نظر هدایت مرگ منوچهر و خجسته است که مرتکب این اشتباه شده‌اند: صبح یک مشت گوشت سوخته و لش اتومبیل کنار جاده افتاده بود. کمی دورتر دو صورتک پهلوی هم بود،

یکی چاق و سرخ و دیگری زرد و لاغر به شکل چینی‌ها که به هم دهن‌کجی کرده بودند. (ر.ک: هدایت، ۱۳۷۹: ۲۳۱)

همچنین در داستان «دن ژوان کرج» خیانت زنی را می‌بینیم که معشوقه شخصیتی به نام حسن است. این زن خیانت خود را آشکارا در مقابل حسن به نمایش می‌گذارد و با دن ژوان (دوست حسن) که شخصی شرابخوار و لالابالی بوده و پی‌درپی همسر حسن را به رقص و پایکوبی دعوت می‌کند، طرح دوستی می‌ریزد و حسن را خوار و تحقیر کرده و به دن ژوان می‌پیوندد. «دیدم یک اتومبیل لکته بدتر از اتومبیلی که ما را به کرج آورده بود از جلو مهمانخانه رد شد. ناگهان چشمم به مسافری آن افتاد از پشت شیشه دن ژوان و خانم حسن را دیدم که پهلو هم نشسته و گرم صحبت بودند.» (هدایت، ۱۳۵۳: ۱۶۸)

### مردسالاری و انفعال زنان

یکی از مهم‌ترین زمینه‌های ساختاری که به بازتولید ابژه مردسالاری در جامعه‌ای مثل ایران کمک می‌کرد و به تداوم آن در طی قرون و اعصار یاری می‌رساند، مناسبات اقتصادی بود. این مسأله به نوعی جامعه فقهی نیز به تن می‌کرد و مسأله تحت تکلف بودن و وظیفه تأمین معاش را برای زن و مرد هنجارپذیر می‌ساخت. این مسأله هم ناشی از میزان توسعه‌نیافتگی بود و هم ناتوانی در تولید ثروت که به‌واسطه آن، کنشگری اجتماعی زنان بهتر شود. در واقع در جوامع مرد سالار و سنتی، اخلاق اقتدارگرایانه به‌عنوان یک سری ارزش‌ها و کارهای فرمایشی که وجدان افراد را از کودکی تحت تأثیر قرار می‌دهد، نظامی محدودکننده و سلطه‌گرایانه است و چنین نظام اخلاقی در یک جامعه «مرد محوری» رویکردی همگام با وجدان آزاد فرد ندارد، بلکه از سوی مراکز قدرت (سیاست‌ورزی جنسی) در نظام‌های مرد سالاری تعیین می‌شود. (ر.ک: احمدی خراسانی، ۱۳۸۲: ۶۰ و باقری، ۱۳۸۲: ۸۶)

در داستان‌های کوتاه صادق هدایت این خصیصه‌های زنانه و مردانه به‌وفور بازنمایی شده‌است. زن یا قربانی مرد است یا تحت حمایت او از این دو حالت منفعل خارج نیست. در داستان کوتاه

«حاجی مراد» شهربانو، زن حاجی مراد جزء لاینفک خانه است و به زعم حاجی نباید بدون اجازه او پایش را از خانه بیرون بگذارد و یا حتی آب بخورد، در غیر این صورت حاجی او را کتک می‌زند. همچنین در داستان کوتاه «تجلی» نگاه شوهر هاسمیک به او یک نگاه کاملاً ابزاری است که شخصیت زن را در حد یک شیء تنزل می‌دهد. «مثل سنگ پاسوخته دنبال پول می‌دوید و اسکناس‌های رنگین را روی هم جمع می‌کرد، هرگز نمی‌توانست آرزوهای او را برآورد. چون او زن گرفته بود. مثل اثاث خانه یک جور بیمه برای زندگی مرتب و آرام، تأمین آشپزخانه و رختخواب بود، یک نوع پیش‌بینی برای روز پیری و فرار از تنهایی بود تا صورت حق به‌جانب در جامعه به خود بگیرد فقط می‌خواست آدم مطمئنی به کارهای داخلی خانه‌اش رسیدگی بکند و بس.» (هدایت، ۱۳۵۳: ۱۰۱) «حاجی ابوتراب» ملقب به حاجی آقا با داشتن هشت زن (چهار دائم و چهار صیغه) نگاه کاملاً ابزاری نسبت به زن دارد. زن برای او در حکم یک کالا یا ابزار خانه است. حاجی زن را برای آسایش در پیری و خاموش کردن آتش شهوتش می‌خواهد. حاجی آقا زنانش را منحصر به اندرونی می‌کند و نسبت به آنان هتاک می‌کند. او حتی به خدمتکار مورد اطمینانش «مراد» می‌سپارد که دائماً مراقب آنها باشد چون به رفتار آنها مشکوک است. «تو اگر آب دست داری نباید بخوری مگه هزار بار بهت نگفتم؟ تو باید آنها را بیایی و... تو باید دو چشم داری دو تایی دیگر قرض بکنی هوشان را داشته باشی، مثل اینکه خودم همیشه کشیکشان را می‌کشم... فهمیدی؟» (هدایت، ۱۳۶۳: ۱۳) حاجی ابوتراب با روابط زن در درون اجتماع و جامعه کاملاً مخالف است و آن را نوعی تجدد می‌داند و از اینکه پسرعموی یکی از زنان صیغه‌ای او (محترم) به نام «گل و بلبل» که از قضا خوش قیافه نیز هست به اندرونی‌اش ورود می‌کند بسیار شاکی است. «این مرتیکه نره غول، پسر عموی محترم... هر وقت میاد سرش را پایین می‌اندازد و صاف می‌ره تو اندرون، خوب اینجا زن و بچه هستند، رویشان وازه، حالا آمدیم و پسر عموی محترمه و به همه محرم نیست، مردم فردا هزار جور حرف درمی‌آرند. من راضی نیستم. تو یک جوری حالیش بکن. می‌ره تو اندرون با منیر (صیغه آخری حاجی آقا) جناب می‌شکنه و خیلی خودمانی شده.» (هدایت، ۱۳۶۳: ۱۳)

## زن ستیزی

در داستان‌های کوتاه هدایت خاستگاه شخصیت‌های زن‌ستیز و یا شخصیت‌هایی که اعمال و رفتارشان به تباهی و ویرانی زنان می‌انجامد عمدتاً طبقات سنتی هستند. به‌عنوان مثال داش آکل، از طبقات ممتاز جامعه است و خاستگاه طبقاتی‌اش فئودالی است که پدرش از ملاکین بزرگ فارس بوده است. (ر.ک: هدایت، ۱۳۴۳: ۶۰) داشتن یک زندگی عادی مانند مردم دیگر برای او اسارت در پی دارد و پیوند زناشویی برایش دشوار است و آن را همچون قید و بندی برای آزادی خود می‌داند، و این به احتمال زیاد بسته به حکم تربیت در درون زندگی فئودالی و طبقاتی‌اش می‌باشد. «او نمی‌خواست که پایبند زن و بچه بشود، خودش را گرفتار کند، می‌خواست آزاد باشد، همان‌طوری که بارآمده بود.» (هدایت، ۱۳۴۳: ۶۰) و یا در داستان «محلل» از مجموعه سه قطره خون، مشهدی شهباز نگاه ستیزنده و سنتی‌ای نسبت به زن دارد و نیز نسبت به ربابه که (تحت فشار روحی و روانی بوده‌است) هیچ درکی ندارد. او که به قول خودش به خوشی روزگار می‌گذرانده‌است که «پتیاره‌ای» (ربابه) وارد زندگی او می‌شود و زندگی‌اش را به جهنم تبدیل می‌کند. مشهدی شهباز از آن مردهایی است که زنان را بی‌عقل می‌دانند.

«این زن اصلاً خل و چل بود نمی‌دانم چطور شد که یک مرتبه آتشی شده گاهی تنهایی گریه می‌کرد، گاهی شوهرش اولی بود.» (هدایت، ۱۳۴۳: ۱۵۴)

هتاک‌ی نسبت به زنان توسط مردان در جوامع سنتی و مردسالارانه امری طبیعی و کاملاً مشهود است. در آثار و داستان‌های هدایت نیز می‌توان چنین هتاک‌هایی را از سوی مردان به‌وفور دید. به‌عنوان مثال، در داستان کوتاه «حاجی مراد» که در مورد زندگی عادی مردم است، شهربانو زنی است اسیر که بدون اجازه حاجی نباید بیرون برود و به‌خاطر اختلافات زندگی زناشویی‌اش با حاجی مدام از او کتک می‌خورد. زمانی که حاجی مراد زنش را از روی حاشیه‌های سفید چادر تشخیص می‌دهد و بعد از اطمینان یافتن از اینکه زن بدون اجازه او خانه را ترک کرده به رگ غیرتش بر می‌خورد و تصمیم به تنبیه کردن زن آن هم در وسط خیابان می‌گیرد و یک سیلی محکم به گوش او می‌زند. (ر.ک: هدایت، ۱۳۶۳: ۴۶) در داستان «حاجی آقا»، انواع هتک حرمت

نسبت به زنانش توسط حاجی ابوتراب اعمال می‌شود. حاجی آقا به شدت مردسالار است و با زنانش با اقتدار و تحکم بسیار برخورد می‌کند. او هتک حرمت‌های کلامی را نسبت به زنانش با انواع توهین و ناسزاها آمیخته و نسبت به آنها اعمال می‌کند. «خفه شو ضعیفه، فضولی موقوف با من یکی به دو می‌کنی، منم که توی این خونه فرمان می‌دم. چرا بچه این قدر کثیفه؟ یه دستمال توی این خونه پیدا نمی‌شه مفش را بگیری؟ آدم دلش بهم می‌خوره، آبروی صد ساله‌ام به باد رفت! این همه بریز و بپاش توی این خونه می‌شه باز هم مثل خونه ملایزقل زندگی می‌کنیم.» (هدایت، ۱۳۶۳: ۱۷) در همین داستان «حاجی آقا» مشاهده می‌شود زمانی که زبیده، یکی از زنان حاجی، بدون اجازه او ترشی پیاز برداشته بود حاجی چنان با عصا به مچ پایش می‌زند که او را تا مدت‌ها می‌لنگاند. (ر.ک: هدایت، ۱۳۳۰: ۴۲) پایه‌های نظام مردسالاری در تحقیر زن برای نگه داشتن در وضعیت فرودست در همه دنیا برابر است، اگر چه شیوه‌های تسلط و سرکوب مردسالاری با نوع نظام اجتماعی که در آن قرار دارد ساده یا پیچیده‌تر می‌شود.

در داستان «چنگال» مشاهده می‌کنیم که ربابه و مادرش هر دو قربانی جنون و هرزگی مردان می‌شوند. مادر ربابه به دست سید جعفر، پدرش در حالی که مست است و نشانه‌هایی از جنون در او پیدا است خفه می‌شود. (ر.ک: هدایت، ۱۳۴۳: ۱۱۹) و یا در داستان «گجسته دژ» می‌توان دید که روشنک و سه دختر روستایی ناپدید شده، قربانیان جاه‌طلبی، پول‌پرستی، خرافات و نظام بیمار مردسالاری می‌شوند تا موجبات بقای آنان را فراهم کنند. در داستان «زنی که مردش را گم کرد» رفتار به ظاهر اقتدارگرایانه‌ای که روح و جسم زن را در سیطره قدرت مرد محوری و مردسالاری جامعه به زیر می‌کشد، می‌بینیم. در این داستان می‌توانیم انواع تحقیرها، هتک حرمت‌ها و ضربه‌های شدید جسمی و روحی را از طرف «گل بیو» به زن روستایی ببینیم که حقوق آنها توسط مردان حاکم بر جامعه لگدمال می‌شود و چیزی جز توسری و خشونت از مردان خشن جامعه به آنها نمی‌رسد و همچنین زن دوم «گل بیو» قربانی دیگری از زنان است که او هم داغ شلاق مردسالاری بر بازوان و جبین او نقش بسته است و یا در داستان «حاجی آقا» می‌بینیم که نظام مرد سالاری، مردان را چنان بر زنان مسلط کرده که زن را از هویت انسانی‌اش به دور کرده و مانند

بردگان و غلامان حلقه به گوش به تمکین و اطاعت واداشته است. «حاجی ابوتراب» چهار زن صیغه و دائم خود را مرتب تحت نظر دارد و مدام کشیک آنها را می‌دهد. او حتی به حمام رفتن زنانش نیز مشکوک است و معتقد است که آنها نباید بدون اجازه او به حمام بروند. چنانچه زمانی که به محضر شماره ۱۲ می‌رود و بعد به خانه برمی‌گردد می‌بیند که منیر زن صیغه‌ای و سوگلی‌اش به حمام رفته و هنوز هم برنگشته به هم می‌ریزد و بعد از آن انواع هتک و حرمت‌ها را نسبت به زنانش روا می‌دارد. (ر.ک: هدایت، ۱۳۶۳: ۴۲)

مردسالاری در «حاجی آقا» به‌وفور دیده می‌شود. «حاجی» در جامعه‌ای زندگی می‌کند که گویی زنان را برای مردان ساخته‌اند، چنانچه «زبیده» یکی از زنانش حتی حق برداشتن ترشی و پیاز را ندارد. (ر.ک: هدایت، ۱۳۶۳: ۴۲)

به کما رفتن حاجی آقا و دیدن «حلیمه خاتون» در قصری بهشتی به‌خاطر زجر کشیدن او در خانه مردسالاری «حاجی تراب» است که هدایت آن را در پایان داستان و به‌صورت طنزآمیز آورده‌است. در داستان‌های کوتاه صادق هدایت خاستگاه شخصیت‌های زن‌ستیز و زن‌گریز یا شخصیت‌هایی که اعمال و رفتارشان به تباهی و ویرانی زنان می‌انجامد، عمدتاً طبقات سستی و کهن است. به نظر می‌رسد میان هنجارها و ساخت‌های فرهنگی، اجتماعی و ایدئولوژیک طبقات سستی و نظام مردسالار و زن‌ستیزی که به اندازه همان طبقات دیرینگی دارد، پیوندی تنگاتنگ وجود دارد. نگاه ستیزنده و ایزاری به زن را به‌وفور در میان اعضای طبقات سستی داستان‌های هدایت می‌توان دید. در این میان شخصیت‌های زن‌ستیز برآمده از طبقات اشرافی سهم بیشتری دارند.

به‌طور کلی در داستان‌های صادق هدایت تنها اعضای طبقات متوسط و پایین اجتماع می‌توانند درک لذت‌بخشی از ارتباط غریزی با زن داشته باشند؛ رجالهایی که «زن» نزد آنان تنها ابزار خوشی و التذاذ است و شهوت خوردن و نوشیدن و جماع بالاترین سرخوشی‌ها و کیف‌ها را برای آنان در پی دارد. اشراف که همه دغدغه‌ها، سرگرمی‌ها و اشتغالات توده مردم را حقیر و ناخوش می‌دارند، در واکنشی انتقادی به این امر موضعی زن‌ستیزانه اتخاذ می‌کنند. از این‌رو در

داستان مانند «مردی که نفسش را کشت» از مجموعه سه قطره خون، میرزا حسینعلی که از خاندانی اصیل است، وقتی می‌خواهد شریک لذت‌ها و خوشی‌های مردم حقیر شود، فرجامی مرگبار در انتظار اوست. او که عمری را در انزوای خودساخته‌اش به مطالعه و ریاضت و گوشه‌گیری سپری کرده، وقتی مانند توده مردمی که همیشه آنان را کوچک و حقیر می‌دانسته، وارد کافه‌ای می‌شود؛ می‌گساری می‌کند و با زنی روسپی هم‌آغوش می‌شود، چاره‌ای جز خودکشی ندارد. (ر.ک: هدایت، ۱۳۴۳: ۱۵۳-۱۴۸)

در داستان «زنده به گور» که راوی نویسنده و روشنفکری نومید و سرخورده با خاستگاه طبقاتی اشرافی است، از همه خوشی‌ها و کیف‌های مردم معمولی بیزار و متنفر است. راوی زن‌گریز این داستان خود را از همه این دلخوش‌کنک‌های حقیر محروم کرده، از جمله برقراری ارتباط جنسی با زن. او اگرچه ارتباطی عاطفی ناپایداری با یک زن برقرار می‌کند، اما برقراری رابطه جنسی را با او خوش نمی‌دارد. (ر.ک: هدایت، ۱۳۶۷: ۱۵)

در داستان «بن‌بست» شریف کارمندی عالی‌رتبه و سلیم‌النفس است. او مالک‌زاده است و با همه زن‌گریزی‌اش به اصرار اقوام و ادار به ازدواج با دخترخاله‌اش، عفت، می‌شود. عفت نیز صاحب املاکی موروثی است و اساس ازدواج او با شریف و اصرار اقوام بر این پیوند، برای الحاق املاک او به املاک عفت بوده است. این پیوند که ازدواجی درون‌طبقاتی است، بیش از آنکه بنیانی عاطفی داشته باشد، اساسی اقتصادی دارد. شریف که ناخواسته به این ازدواج تن در داده، افسرده و سرخورده می‌شود؛ زیرا زنش فردی فرصت‌طلب و شوریده‌احوال از آب درمی‌آید و او قربانی پول‌پرستی اقوام خود می‌شود. (ر.ک: هدایت، ۱۳۵۳: ۵۲) در داستان «داش‌آکل»، داش‌آکل، جوانمرد مشهور شیراز، شخصیتی زن‌گریز دارد. او به حکم تربیت عیاری و قلندران‌اش می‌خواهد زندگی‌ای آزادانه داشته باشد «او نمی‌خواست که پایبند زن و بچه بشود، می‌خواست آزاد باشد، همان‌طوری که بار آمده بود.» (هدایت، ۱۳۴۳: ۵۶)

## نتیجه

در داستان‌های کوتاه صادق هدایت، زنان نقشی برجسته و پررنگ دارند. بررسی محتوای داستان‌های کوتاه وی از منظر جایگاه زنان و پیوند آن با مسأله انحطاط جامعه ایران نشان داد که در بسیاری از این داستان‌ها، موقعیت و وضعیت زنان، وضعیتی منحط و دارای خصلت‌هایی است که نشان از وضعیت اجتماعی نابه‌سامان و ستی است. در این پژوهش بر پایه این پیش‌فرض که نزد صادق هدایت، موقعیت ایران در روزگار معاصر وی موقعیتی منحط بوده‌است و همچنین با تکیه بر آرا و نظرات کلود دوشه و چارچوب تئوریک وی با عنوان نقد تاریخی-اجتماعی، نمونه‌هایی از این انحطاط اخلاقی و اجتماعی با توجه به موقعیت زنان در روایت‌های وی بررسی شد. این بررسی نشان داد که زنان در این روایت‌ها به‌صورت مستمر با مجموعه‌ای از ردیلت‌های اخلاقی مواجه‌اند و خود به‌دلیل ساختارهای اجتماعی و فرهنگی، همواره به بازتولید این ابژه‌های اخلاقی و فرهنگی منحط دامن می‌زنند. همچنین مشخص شد که پدیده‌هایی مانند پدرسالاری، نگرش تحقیرگرایانه به زنان، فرودست کردن آنها به اسم عرف یا شریعت و عواملی از این دست، بر نوع کنش‌گری زنان در جامعه تأثیر می‌گذاشت و آنان را معمولاً شخصیت‌هایی عصبی، بددهن، ساکت و خاموش، فریب‌کار و دروغگو می‌ساخت. این روایت از زن ایرانی در داستان‌های صادق هدایت، به‌روشنی با انگاره اصلی وی درباره انحطاط کلی جامعه ایران، سازگار و منطبق بود.

## کتابنامه

- آرین‌پور، یحیی، زندگی و آثار هدایت، تهران: انتشارات زوار، چاپ هشتم، ۱۳۸۰.
- آخوندزاده، فتحعلی، مکتوبات کمال‌الدوله، به‌کوشش م.ب. مؤمنی، بی‌جا، بی‌تا.
- احمدی خراسانی، نوشین، مجموعه آراء و دیدگاه‌های فمینیستی، جلد دوم، تهران: انتشارات توسعه، چاپ سوم، ۱۳۸۲.
- اسحاق‌پور، یوسف، بر مزار صادق هدایت، ترجمه باقر پرهام، تهران: انتشارات فرهنگ جاوید، چاپ دوم، ۱۳۹۹.



باقری، خسرو، مبانی فلسفی فمینیسم، تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، دفتربرنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۲.

بی‌نام، نوشته‌های پراکنده صادق هدایت، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۴۴.

بهارلونیان، شهرام؛ اسماعیلی، فتح‌الله، شناخت‌نامه صادق هدایت، تهران: نشر قطره، چاپ اول، ۱۳۷۹.

جورکش، شاپور، زندگی، عشق و مرگ از دیدگاه صادق هدایت، تهران: انتشارات آگه، چاپ اول، ۱۳۷۷.

رحمانیان، داریوش، تاریخ علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمین، تهران: نشر خاموش، چاپ اول، ۱۳۹۹.

کرمانی، میرزا آقاخان، صدخطابه، به‌کوشش محمد جعفر محبوب، تهران: نشر چشمه، چاپ دوم، ۱۳۹۵.

همایون کاتوزیان، محمد علی، صادق هدایت از افسانه تا واقعیت، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۷۷.

هدایت، صادق، پروین دخت ساسان. تهران: فردوسی، چاپ اول، ۱۳۰۹.

\_\_\_\_\_ ترانه‌های خیام، تهران: جاویدان، ۱۳۵۶.

\_\_\_\_\_ تجلی، بی‌جا، بی‌تا.

\_\_\_\_\_ حاجی آقا، تهران: نشر مجله سخن، چاپ پنجم، ۱۳۶۳.

\_\_\_\_\_ زنده به گور، تهران: انتشارات مجید، ۱۳۷۶۷.

\_\_\_\_\_ سگ ولگرد، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۳.

\_\_\_\_\_ سه قطره خون، تهران: انتشارات جامه داران، ۱۳۴۳.

Duchet, Claude. Une ecriture de la socialite. paris: seuil, 1973 .

----- Sociocritique, paris, Nathan, 1979 .

Robin, rigne. la sociogramme en question. Le dehors et le dedans du texte. Discours social, 5 (1-2), 1-5,

1993 .

## References

- Arinpour, Yahya. Hedayat's life and works. 8th edition, Tehran: Zovar, 2001.
- Akhundzadeh, Fathali. The letters of Kamal al-Doulah. Through the efforts of M.B. Believer, without place, without faith.
- Ishaqpour, Yusuf. On the grave of Sadegh Hedayat. Translated by Baqer Parham, Farhang Javed, Tehran, 2020.
- Ahmadi Khorasani, Noushin. Collection of Feminist Opinions and Views, Volume 2, Tehran: Tehseh, 2013.
- Bagheri, Khosrow. Philosophical foundations of feminism. Second edition, Tehran: Ministry of Science, Research and Technology, Office of Social Planning and Cultural Studies, 2003.
- anonymous. Sadegh Hedayat's scattered writings. Second edition, Tehran: Amirkabir, 1344.
- Baharlouian, Shahram and Esmaili, Fathullah. Identity card of Sadegh Hedayat. Haran: Nash Ghatrah, 2000.
- Jurkesh, Shapur. Life, love and death from the perspective of Sadiq Hedayat. Tehran: Agha, 1998.
- Rahmanian, Dariush. Etiology history of decline and backwardness of Iranians and Muslims. Tehran: Nashmish Publishing, 2019.
- Kermani, Mirza Agha Khan. A hundred speeches By the efforts of Mohammad Jafar Mahjoub, Tehran: Cheshmeh Publishing House, 2015.
- Homayun Katoozian, Mohammad Ali. Sadeq Hedayat from legend to reality. Translated by Firozeh Mohajer, second edition, Tehran: New Design, 1998.
- Hedayat, Sadiq. Khayyam's songs. Tehran: Javidan, 1977.
- Parvin Dekht Sasan. Tehran: Ferdowsi, 1930.
- Manifestation out of place
- Mr. Haji Tehran: Sokhn magazine publication, 1363.
- Three drops of blood. Tehran: Jameh Daran, 1343.
- buried alive. Tehran: Majid, 13767.

-----, Stray Dog. Tehran: Amir Kabir, 1353.

Duchet, Claude. Une ecriture de la socialite. paris: seuil, 1973.

-----, Sociocritique, paris, Nathan, 1979.

Robin, rigine. la sociogramme en question. Le dehors et le dedans du texte. Discours social, 5 (1-2), 1-5,

1993.

## The female world and its relationship with decadent ideas in Sadegh Hedayat's short stories (Based on the theory of social-historical criticism of Claude Duches)

Hanieh Sadat Pishkar<sup>1</sup>, Hossein Parsaei Ph.D<sup>2\*</sup>, Hesam Ziaei Ph.D<sup>3</sup>

### Abstract

Sadegh Hedayat was considered among intellectuals and elites who believed in Iran's decadent situation and considered it a historical process. Relying on this belief, the position of women in Sadegh Hedayat's stories can be seen as a kind of representation of this decadent situation. In fact, the realistic aspect of Sadegh Hedayat's stories is so high and tangible that according to the framework of the theory of social-historical criticism of Claude Deuche, the basis of these narratives are social and historical realities that the narrative It is based on them. Based on this, a large amount of morals, norms, values, social relations, mechanisms of dominance and authority, degenerate beliefs and views and the continuation of social static situations are socio-historical realities that make women They are exposed to a significant amount of verbal and gender violence, authoritarian patriarchy, established patriarchal norms and morals, they are continuously ignored, humiliated and remain in a marginalized and silent position. In this research, the main question is that according to Sadegh Hedayat's decadent views, how can the realistic representation of the position of women in his short stories be explained based on Douche's theory? Based on this, the hypothesis is that the ratio between women's position and the social and cultural decline of Iran in these narratives is a meaningful ratio in such a way that placing these narratives next to the greater insight of Sadegh Hedayat can support this claim, to prove.

**Keywords:** Sadegh Hedayat, Claude Douche, women, degeneration, historical-social theory.

1. PhD student of Persian language and literature, Qaimshahr Branch, Islamic Azad University, Qaimshahr, Iran  
Email: hanipishkar@yahoo.com

2. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Qaimshahr Branch, Islamic Azad University, Qaimshahr, Iran. (Author)  
Email: h.parsaei@qaemiau.ac.ir

3. Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Qaimshahr Branch, Islamic Azad University, Qaimshahr, Iran  
Email: h.z.1359@qaemiau.ac.ir